

مناسبات ایران و گرجستان از آغاز تا عصر صفوی

چکیده:

گرجستان به لحاظ موقعیت عالی و حساس جغرافیایی از کهن‌ترین روزگار در معرض تاخت و تاز قرار داشت. دولتهای باستانی ایران، روم و بیزانس برای کسب نفوذ فراوان و یا تسخیر گرجستان بسیار کوشیدند و سالها بر سر این مسئله به مناقشه و درگیری پرداختند، با وجود این نقش گرجستان در دوران باستان بسیار حساس بود.

با ظهور اسلام و آغاز جهانگشایی اعراب، گرجستان نیز از پورشهای آنان در امان نماند. اعراب با حضور درازمدت خود، خسارتهای فراوانی به گرجستان وارد ساختند. با کاهش نفوذ خلفای عباسی در قفقاز و ظهور ترکان سلجوقی، وضعیت گرجستان به سبب تجاوز ترکان و فزونی بزرگ آنان ناگوار شد و این روند با حمله‌های ویرانگرانه مغولها و تاخت و تاز تیمورلنگ و عثمانیها و سپس صفویان تداوم یافت. سیاست همسایگان گرجستان بر توسعه ارضی استوار بود. بدین ترتیب سه نیروی خردکننده و نیرومند ایران، عثمانی و روسیه از سه جهت گرجستان را درگیر کلاف سردرگم و پیچیده‌ای از مناسبات و دشمنیها کرده‌اند. حمله‌های پی در پی شاهان صفوی به گرجستان سبب شد بیش از دویست هزار گرجی به ایران کوچ کنند. این دسته از گرجیها افزون بر ایفای نقش در تشکیلات لشکری و کشوری در شکوفایی اقتصاد دولت صفوی نقش به‌سزایی داشتند.

کلید واژه: گرجستان، ایران، صفوی، قفقاز، جلفا، اصفهان.

سرزمین گرجستان بخشی از واحدی بزرگ به نام قفقاز است و به دلیل موقعیت جغرافیایی ویژه‌ای که دارد چهار راه عبور فاتحان از شرق به غرب و شمال و جنوب شده است. گرجستان از دوره باستان تا آغاز دوره قاجار زیر نظر حکومت ایران اداره می‌شد، اما این سلطه همواره با شدت و ضعف همراه بود. در طول سالیان، ایران و گرجستان تحت تأثیر فرهنگ یکدیگر قرار داشتند؛ چنانکه در زبان معاصر گرجی به واژه‌های فارسی و نامهای ایرانی بسیاری برمی‌خوریم که برگرفته از شاهنامه‌اند. تاخت و تاز اقوام گوناگون به گرجستان به سبب وجود ثروت و امکانات مناسب آن در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است. بیشترین حمله‌ها به گرجستان از سوی ایران در دوره صفویه روی داد، با وجود این صفویان با دو رقیب بزرگ یعنی عثمانی و روس رودر رو بودند.

شاه اسماعیل صفوی به بهانه گسترش اسلام به گرجستان حمله کرد و بسیاری از گرجیان را کشت و اموالی فراوان به دست آورد.

پس از او شاه طهماسب اول با همان انگیزه، چهار بار به گرجستان لشکر کشید و در طول این لشکرکشیها گرجیهای بسیاری را دستگیر کرد و به ایران کوچاند. گرجیها به سرعت مدارج ترقی را پیمودند، چنانکه در پایان دوره پادشاهی شاه طهماسب طبقه‌ای با نفوذ و قدرتمند را در دربار صفوی تشکیل دادند.

شاه عباس اول مانند شاهان گذشته، پی در پی به گرجستان حمله کرد و گرجیها را به ایران کوچاند و در شهرهایی مانند اصفهان، فارس و مازندران سکنی داد.

حمله صفویان به گرجستان دو پیامد مهم داشت: نخست قتل و کشتار بسیاری از مردم گرجستان به‌ویژه در ناحیه کاخ و ویرانی کاخ و کازتل، دوم کوچاندن اجباری بسیاری از گرجیها به ایران. گرجیها پیش از تشکیل دولت صفوی در ایران درصدد ایجاد روابط و اتحاد با روسیه برآمدند. آنها پس از تحمل حمله‌های سنگین صفویان که پیام‌آور اسلام بودند از روسیه خواستند تحت‌الحمایگی آنها را بپذیرد و در سال ۱۷۸۳م. براساس معاهده گئوردگیوسک، گرجستان تحت‌الحمایه روسیه شد. در سال ۱۸۰۱م. روسیه، گرجستان را یکی از فرمانداریهای

خود اعلام کرد و رژیم تزاری در گرجستان برقرار شد. در این مقاله به بررسی مناسبات ایران و گرجستان از آغاز تا ظهور اسلام و سپس به روند مناسبات این دو کشور تا دوره صفوی که اوج آن در زمان شاه عباس اول صفوی است می‌پردازیم.

مناسبات ایران و گرجستان از آغاز تا دوره صفوی

در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد غرب فلات ایران و نواحی بین‌النهرین شاهد حضور عیلامیها، کاسیان، لولویان و گوتیان بود. لولویان و گوتیان که به زبان قفقازی صحبت می‌کردند (کامرون، ۱۳۶۷، ص ۳۵) با قدرت‌یابی و استقلال عیلام، جسارت یافتند و از کوههایی که محل سکونتشان بود، به بابل حمله کردند (گیرشمن، ۱۳۷۲، ص ۴۰).

قبیله‌های باستانی گرجی با ملت‌های شرقی از جمله هیتها و میتانیها روابط فرهنگی داشتند (لانگ، ۱۳۷۳، ص ۹). قفقاز نقش به‌سزایی در مهاجرت آریاییها داشت. آنها از دشتهای جنوب روسیه برای رسیدن به مرز ایران استفاده کردند، تنگه داربال تنها راه مناسب برای عبور مهاجران بود (گیرشمن، ۱۳۷۲، ص ۵۰). گرجستان افزون بر ایفای نقش گذرگاه آریاییها برای رفتن به سوی سرزمینهای دیگر از جمله ایران، دو قوم ایرانی آرانها و اوسها را نیز میزبانی کرد (پیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۴۴).

مادها پیش از تشکیل دولت، با اورارتو همسایه نیرومند شمالی خود ارتباط داشتند. دیاکوف، گرجیها و ایبریها را یکی از چهار عنصر قومی تشکیل دهنده دولت اورارتو می‌داند (همر، ۱۳۷۵، ص ۲۱۱). همچنین زبانی که اورارتیان بدان سخن می‌گفتند با زبان گرجی ارتباط بسیار داشت (گیرشمن، ۱۳۷۲، ص ۸۹). در پایان سده هفتم پیش از میلاد پادشاه ماد قدرت را در جنوب غربی گرجستان به دست گرفت (بیانی، بی‌تا، ص ۴۷).

همزمان با تشکیل دولت هخامنشی، دولت کولخیس در کنار دریای سیاه تشکیل شد (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۱۰). در زمان پادشاهان نیرومند هخامنشی، نواحی جنوب و جنوب غربی از پارسها اطاعت می‌کردند و بنا بر گفته هرودوت در محدوده استانهای هجدهم و نوزدهم دولت هخامنشی سکونت داشتند و سیصد تالان نقره مالیات می‌پرداختند (لانگ، ۱۳۷۳، ص ۷۵؛ مشکور،

۱۳۷۱، ص ۱۵۸). همچنین کولخیها تعهد کرده بودند هر پنج سال، صد دختر و صد پسر به ایران هدیه دهند (هوار، ۱۳۷۷، ص ۱۲).

دستاوردهای دوره هخامنشی در زمینه‌های اقتصادی و سنتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای پیشرفت دولت ایبری یعنی گرجستان شرقی مهم بود. دولت‌های باستانی گرجی پیوندهای سیاسی و اقتصادی با هخامنشیان داشتند (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۱۱). در دوران باستان برای ساختن مفرغ، قلع را از قفقاز وارد می‌کردند (دلاندلن، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳).

همزمان با تشکیل دولت پارت در ایران، در روم نیز دولت مقتدری حاکم بود. دولت‌های ایران و روم با کوشش برای توسعه ارضی در برابر یکدیگر قرار گرفتند. دولت پارت همواره به قفقاز نظر داشت و از کمترین امکان، برای مداخله در امور آنجا استفاده می‌کرد (خاورشناسان روسی، ۱۳۵۴، ص ۷۰).

پادشاهان گرجستان با دادن اجازه عبور از سرزمین خود و برانگیختن آلانها ضربه‌های سختی به پارتها وارد می‌کردند (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲، ص ۱۱۳).

اگرچه گرجیها به شدت برضد سلطه‌طلبی روم و پارت مبارزه می‌کردند، نباید نادیده گرفت که رومیها و پارتها از نظر فرهنگی، تأثیری بسیار برگرجیها گذاشتند. گرجیها مدتها پیش از آنکه از خود الفبا و ادبیاتی داشته باشند، در زمینه دانش و معلومات یونانی و ایرانی متبحر بودند. در همسایگی متسختا، کتیبه‌ای دو زبانه از شاهزاده‌ای گرجی به نام سراپیتا به یونانی و فارسی میانه کشف شده است که به گرجستان پیش از مسیحیت تعلق دارد (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۱۷۱). در این اسناد از عنوان پتبخش، نماینده شاه پارت در گرجستان سخن رفته است (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱).

تاریخ ساسانیان گویای ارتباط با گرجستان است. گرجستان در مسیر راههای تجاری بین‌المللی قرار داشت که از آسیای صغیر به آرتاشات، پایتخت ارمنستان، می‌رفت و به همین دلیل بسیار با اهمیت بود. با اقدام اردشیر اول برای رساندن حدود و مرزهای ایران به مرزهای دوره هخامنشی، مرحله جدید جنگهای خونین میان ایران و روم آغاز شد. در زمان اردشیر اول، ارمنستان و گرجستان مستقل ماندند (مشکور، ۱۳۷۱، ص ۳۸۷).

شاپور اول، پسر خود مهران را به سلطنت برگزید، (بیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۴۴) وی به توصیه نینو، بانوی مقدس گرجی، مسیحیت را دین رسمی اعلام و آن را تقویت کرد. گرچه برخی، گرایش گرجیان به دین مسیح را حرکتی سیاسی و نه از روی شور و شوق دانسته‌اند، به زودی این دین در سراسر گرجستان گسترش یافت و در قفقاز از نفوذ قبلی و ویژگیهای ایرانی کاسته شد و در سال ۴۶۷م. عقاید غربی ارمنستان و گرجستان راه یافت (اشپولر، ۱۳۷۳، ص ۴۶) و لشکر عظیم ایران وارد گرجستان شد. واختانگ گورگاسالی، پادشاه گرجستان، با نیروهای خود ایرانیان را به تنگ آورد و آنان درخواست صلح کردند. در سالهای ۴۸۴ و ۵۰۲م. واختانگ در برابر مهاجمان ایرانی به شدت مقاومت کرد، اما در جنگ کشته شد و ایرانیان پیروز شدند.

اقوام قفقاز و به‌ویژه گرجیان که صددرصد قفقازی هستند، در طول دوره باستان و پس از آن، همواره نقشی بزرگ در تحولات قفقاز و تاریخ پرفراز و نشیب آن ایفا کرده‌اند (آفاناسیان، ۱۳۷۰، ص ۱۸-۳).

گرجستان در دوران اسلامی

در زمان خلیفه دوم، پس از فتوحات اعراب در شام و ایران، راه حمله به قفقاز گشوده شد. در سال ۶۴۰م/۱۹ق. اعراب، ارمنستان را تصرف و در سال ۶۴۲م/۲۱ق. به گرجستان حمله کردند اما از گرجیها شکست خوردند. در سال ۳۳ق/۶۵۴م. اعراب دوباره به گرجستان تاختند و این بار گرجیها تسلیم شدند.

حیب بن مسلمه، سردار فاتح ارمنستان و گرجستان، آزادی مذهبی مردم را تضمین کرد، اما عبدالرحمن بن جابر را به تفلیس فرستاد تا آیین اسلام را گسترش دهد و البته مردم به آسانی دین اسلام را نپذیرفتند (امیر احمدیان، ۱۳۸۴، ص ۲۹۴).

از زمان عملیات نظامی حیب تا حکومت متوکل عباسی، گرجستان شرقی و غربی به فرمانده نظامی تفلیس مالیات و خراج می‌پرداختند (مسمودی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۵). در سال ۱۱۷ق./۷۳۵م. مروان حمار، واپسین خلیفه اموی به ارمنستان و گرجستان حمله و آنجا را تصرف کرد. در سال ۳۰۱ق./۹۱۴م. اعراب برای آخرین بار به گرجستان لشکر کشیدند و پس از

آن گرجستان از وجود بیگانگان پاک شد، اما هنوز در تفلیس امیر مسلمان باقی بود و گرجیها در فکر یکپارچه ساختن کشور خود بودند. در دوره عباسیان امرای منصوب خلفا، گرجستان را اداره می‌کردند. گرجیها خزینه بن خازم، خشن‌ترین فرماندار منصوبی عباسیان را سبیم عاصم نامیدند (بلاذری، ۱۳۴۶، ص ۲۱۰).

در دوره خلافت امین، اسحاق بن ابراهیم قریشی در گرجستان مستقر شد و در دوره فرمانروایی متوکل، بوغاک‌الکبیر الشرابی ترک به ارمنیه فرستاده شد (امیر احمدیان، ۱۳۸۴، ص ۲۹۷).
حملة اعراب در میانه سده هفتم میلادی و حضور طولانی آنان، در توسعه اقتصادی گرجستان خرابی به وجود آورد. از میانه سده هفتم، تحمل اعراب ناممکن شده بود و نیروهای مبارز زیرپرچم مسیحیت متمرکز شدند و از استیلای اعراب کاستند و در نهایت آنها را اخراج کردند (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۱۷).

محمد بن ابی‌الساج، از خاندان بنی‌ساج در سال ۲۸۶ق/۸۹۹م. به تفلیس تاخت و آنجا را تصرف کرد (فرای، ۱۳۷۲، ص ۱۹۸۹). مملان بن ابوالهیجا در سال ۳۸۸ق/۹۸۸م. با سپاهیان خود در برابر سپاه متحد گرجی و ارمنی قرار گرفت و شکست خورد (همان، ص ۲۰۵۶).
فضلون بن محمد شدادی، در زمان باگرات سوم، اختلاف میان حاکمان کارتل و کاخ را غنیمت شمرد و به کاخ و هرات تاخت. باگرات نیز از گالیک اول، شاه ارمنی، کمک خواست، آنها فضلون را در شمشکور محاصره کردند و وی به ناچار پذیرفت تا زمان مرگ به باگرات خراج دهد و او را در جنگ با دشمنانش یاری کند (مینورسکی، ۱۳۷۵، ص ۵۷).

گرجستان در دوره حکومت ترکان

در دهه‌های ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰ میلادی اوضاع گرجستان به دلیل روی کار آمدن ترکان سلجوقی بحرانی شد. ترکان سلجوقی که چادر نشین بودند همه نواحی اشغال شده را به مرتع تبدیل کردند و این امر پایه اقتصاد فئودالی گرجستان را متزلزل ساخت (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۱۹). در سال ۴۶۰ق/۱۰۴۹م. سپاهیان ابراهیم ینال برای نخستین بار به ناحیه بایسان گرجستان رفتند و سپاه متحد گرجی - رومی را شکست دادند (پیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۳۲۴).

در سال ۱۰۶۵م. آلب ارسلان وارد گرجستان شد. وی در سال ۱۰۶۸م. همراه شاهان ارمنستان، کاخ و امیر تفلیس به باگرات یورش برد و همه کارتل را اشغال کرد و بسیاری از مسیحیان را کشت (امیراحمدیان، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰).

در نبرد پارتسخی که در سال ۴۶۶ ق/ ۱۰۷۶م. میان ترکان سلجوقی و گیورکی دوم، پادشاه گرجستان، روی داد ترکها شکست خوردند و به عقب رانده شدند. ملکشاه سلجوقی با اطلاع از فتوحات گیورکی در سال ۴۷۱/ ۱۰۷۸م. رهسپار گرجستان شد و او را شکست داد. از آن پس شمار ترکها در سراسر گرجستان افزایش یافت و به همین دلیل مردم، آن زمان را نخستین ترکیزم بزرگ نامیدند. با وجود این پس از فتوحات سلجوقیان در قفقاز، گرجستان تنها شاهنشینی بود که به صورت یک دولت مسیحی مستقل به حیات خود ادامه داد (بویل، ۱۳۷۱، ص ۶۹).

باگرات خان که خبر ارشاد و تبلیغ قطب‌الدین را شنیده بود در سال ۶۰۰ ق/ ۱۲۰۳م. با ده هزار نفر از گرجیان به کلخودان و سپس اردبیل، محل اختفای قطب‌الدین، لشکر کشید و آنجا را چپاول کرد (حسینی اسنآبادی، ۱۳۴۶، ص ۱۷).

گیورکی دوم در سال ۴۸۲ ق/ ۱۰۸۹م به نفع پسر شانزده ساله‌اش داوید از سلطنت کناره گرفت. داوید به زودی نشان داد که فرمانروا و رهبری برجسته است. در زمان وی اقدامها و اصلاحات نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مهمی صورت گرفت. وی در نبرد دیدگوری، سلجوقیان را به سختی شکست داد و آنها را اخراج کرد.

در زمان حکومت ملکه تامار پویایی، گرجستان به اوج قدرت خود رسید. او به یاری سپهسالار خود زاخاریا و برادرش برگرفتاریها چیره شد (بویل، ۱۳۷۱، ص ۱۷۷). در سال ۶۰۶ ق/ ۱۲۱۰م. ارتش گرجستان شهرهای مرند، میانه، تبریز، اهر، زنجان و قزوین را تصرف کرد و آنها را خراجگزار خود ساخت (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۲۶). سلسله‌ای گرجی به نام بشکینها چندین سال بر ناحیه مهم اهر در آذربایجان حکومت کردند.

جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۶۲۲ ق/ ۱۲۲۵م. در جنگ کارنسی، گرجیان را شکست داد و تفلیس را فتح کرد. وی سال بعد پس از سرکوب شورشهای داخلی، دوباره به گرجستان تاخت و تفلیس را تصرف کرد. جلال‌الدین خوارزمشاه به بی‌رحمیها و وحشیگریهای

خانمان سوزی دست زد. سپاهیان وی به کسی رحم نکردند، نوزادان شیرخوار را از سینه مادران جدا کردند و در برابر چشم مادران کشتند و سپس مادران را به قتل رساندند. کوچه‌های تفلیس لبریز از خون شده بود. در این حمله وحشیانه حدود صد هزار گرجی مظلوم و بی‌گناه در خون غلتیدند.

گرجستان از دوره مغول تا صفویه

سواران جبه و سویونای، نخستین مغولانی بودند که در تعقیب محمدخوارزمشاه به قفقاز و گرجستان رسیدند (خاورشناسان روسی، ۱۳۵۴، ص ۳۲۵). آنها در زمستان ۶۱۷ ق/۱۲۲۱ م. با سپاهیان اتابک مخار گردزلی و گیودکی چهارم روبه رو شدند. سپاهیان گرجی از مغولها شکست خوردند. مغولها در ۶۳۲ ق/۱۲۳۵ م. با همه توان خود به گرجستان تاختند و آنجا را اشغال و گرجیها را مجبور به پرداخت خراج و مالیات کردند.

در زمان گیوک، به مسیحیان کشورهای فتح شده توجه شد و آنان در دربار مغولها نفوذ بسیاری یافتند (پیرنیا، ۱۳۷۶، ص ۴۷۴). گرجیها چنان نزد مغولها محبوبیت یافتند که نویسندای گرجی از قول باتو می‌نویسد: «گرجیان در نظر وی از تمام ملل مغلوب پرارزش‌تر بوده‌اند».

هنگام حمله هولاکوخان به ایران، گرجیها اظهار فرمانبرداری کردند و در محاصره شهر میافارقین به سپاه هلاکوخان یاری رساندند (خاورشناسان روسی، ۱۳۵۴، ص ۳۴۳). دیمتری دوم، پادشاه گرجستان، آباقاخان مغول را در نبرد بر ضد ممالیک با سپاهی سه هزار نفری به سرداری بکاجاتلی یاری کرد. مغولها سازمان سیاسی کشور گرجستان را در هم شکستند. تجاوز مغولها و ایلخانان به گرجستان فجایع بسیاری به همراه داشت و همه ساله هزاران زن و مرد و کودک کشته می‌شدند (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۳۶). آنان اسپران گرجی را در قریه‌ها و مناطق دوردست به کار می‌گرفتند و پس از خود نیز آنها را وقف می‌کردند (لمبن، ۱۳۷۲، ص ۱۵۷-۵۹).

در دوره مغول و در زمان ایلخانان، روابط با گرجیها فزاد و نشیبه‌های فراوانی داشت. مغولها گاهی به گرجیها محبت می‌کردند و از آنان کمک می‌گرفتند و گاهی آنها را غارت می‌کردند و می‌کشتند. تیمور لنگ که به لشکرکشیهای خود عنوان جهاد می‌داد (میرجعفری، ۱۳۷۵، ص ۲۹) در

میان سالهای ۷۸۸ تا ۸۵۰ ق/ ۱۳۸۶ تا ۱۴۰۳ م هشت بار به گرجستان حمله کرد. در حمله سال ۸۰۲ ق/ ۱۴۰۰ م. زمانی که گیورکی در گرجستان حکومت می‌کرد، وی به گرجستان تاخت و شصت هزار نفر را به اسارت گرفت. در این حمله‌ها سپاهیان تیمور همه چیز را غارت و ویران می‌کردند. مزارع و باغها، کلیساها و مدرسه‌ها ویران و هزاران انسان بی‌گناه کشته شدند. تیمور لنگ پس از خود، حکومت گرجستان را به امیرزاده عمر بهادر سپرد (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ص ۳۴).

قرايوسف قراوينلو پس از تحکيم قدرت خود در ايران رهسپار گرجستان شد. در جنگ ۸۱۰ ق/ ۱۴۰۷ م. گیورکی هشتم، پادشاه گرجستان قهرمانانه تا پای مرگ جنگید. پسر او کنستانتین در نبرد چالاقان به دلیل خیانت شیروانیان حاضر در سپاهش، با سیصد نفر دیگر به اسارت قرايوسف درآمد. قرايوسف به دست خود، کنستانتین را به قتل رساند و دستور داد سیصد نفر از بزرگان را نیز قتل عام کردند. جهانشاه قراوينلو نیز در سالهای ۸۴۶ ق/ ۱۴۴۲ م. به گرجستان تاخت و در تفلیس و اطراف آن قتل و غارت کرد و با اسیران بسیاری به تبریز بازگشت (میرجعفری، ۱۳۷۵، ص ۳۰۷).

اوزون حسن، برجسته‌ترین شخصیت آق قوینلو پنج بار به گرجستان لشکرکشی کرد. لشکرکشی او در ۸۶۷ ق/ ۱۴۷۲ م. مقدمه‌ای بود برای جنگ با سلطان عثمانی و آخرین جنگ وی پیروزمندانه‌ترین آنها بود.

سلطان یعقوب نیز پس از چیرگی بر سلطان خلیل و بر تخت نشستن، به گرجستان لشکر کشید. دو حمله به این سرزمین برای او پیروزی، شهرت و ثروت فراوان به ارمغان آورد (همان، ص ۳۸۰-۴).

در پی حمله‌های گسترده ایرانیان در دهه نخست سده پانزدهم گرجستان، تاخت و تاز ترکان عثمانی آغاز شد. ترکان، این خطه را از دسترسی به راههای بین‌المللی و ارتباط با دیگر کشورهای اروپایی محروم ساختند. بدین ترتیب گرجستان سقوط کرد، قدرت سلطنتی کاهش یافت و فتودالها قدرت یافتند. گرجستان وحدت خود را از دست داد و به واحدهای سیاسی جداگانه‌ای مانند پادشاهی کارتلی در مرکز، پادشاهی کاخ در شرق، پادشاهی ایمرت در سواحل شرقی دریای سیاه و شاهزاده سامتسخه در جنوب تقسیم شد. در نتیجه حمله‌های پی در پی و

ویرانگرانه مغولها و تیموریان و عثمانیها به گرجستان، حکومت مرکزی و یکپارچگی ایالات این منطقه از دست رفت و زمینه لازم برای تجاوزها و دخالت‌های عثمانیها و صفویان فراهم شد.

مناسبات ایران و گرجستان در عصر صفوی

مناسبات از آغاز حکومت صفویه تا حکومت شاه عباس اول

از دهه سوم سده پانزدهم میلادی، شیوخ صفوی هر سال به بهانه جهاد به سرزمینهای همسایه غیر مسلمان همچون، داغستان، سرزمینهای چرکسها، گرجستان و طرابوزان حمله می‌کردند. این یورشها در پوشش دین، اما برای به دست آوردن غنایم و اسبان و اسیران بسیار بود (خاورشناسان روسی، ۱۳۵۴، ص ۴۷۲). آنان از پسران و دختران گرجی و چرکس بهره‌برداری می‌کردند (بارسادوست، ۱۳۷۵، ص ۱۴۷۸). شاه اسماعیل اول در سال ۹۰۶/ق ۱۵۰۱م. در محل پارسین (روملو، ۱۳۷۵، ص ۶۱) خادم بیک، یکی از سرداران خود را به گرجستان فرستاد. در یورش قزلباشها به سرکردگی وی بسیاری از گرجیها کشته شدند و غنایم فراوانی به دست آمد (واله قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۹۴). آنان پس از تسخیر تفلیس و استقرار پادگان صفوی در ارگ آن، به سامتسخه - ساتاباگو تاختند و آن را تسخیر کردند (منزولی، ۱۳۷۷، ص ۳۷).

گرجیها در جنگ میان شاه اسماعیل اول و الوند به سرکردگی الکساندر، حاکم کاخت، قورقوره، اتابک سامتسخه و میرزا نامی با سه هزار نیرو، شاه اسماعیل را یاری رساندند. شاه اسماعیل که پس از شکست چالدران، تا زمان مرگ فرماندهی سپاه را برعهده نگرفت (سرور، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹) در سالهای بعد سپاه و سرداران خود همانند دیوسلطان روملو را بارها به گرجستان فرستاد (حسینی فمی، ۱۳۵۹، ص ۹-۱۳۸) و پس از تسخیر گرجستان، بزرگان گرجی را مجبور کرد هدیه‌های فراوان به او تقدیم کنند. یورشهای بعدی دیو سلطان بیشتر به سبب مقاومت‌های لوان، پادشاه کاخت و متحد نبودن حکام نواحی مختلف گرجستان با یکدیگر بود.

در اوایل حکومت شاه طهماسب اول، دیو سلطان روملو، برای دور ساختن استاجلوه‌ها از مرکز حکومت، آنها را به سرکردگی کپک سلطان روانه غزای گرجستان کرد. شاه طهماسب در ایام پادشاهی خود چهار بار به گرجستان لشکرکشی کرد و چندین بار نیز امرای خود را به جنگ

گرجیان فرستاد (روملو، ۱۳۷۵، ص ۲۴۷).

اسکندر بیک منشی معتقد است، انگیزه طهماسب از حمله به گرجستان دفع تعرض و تجاوز گرجیها به نواحی مجاور و مسلمان‌نشین گرجستان بوده است (ترکمان، ۱۳۴۰، ص ۸۴). راجر سیوری براین باور است که انگیزه طهماسب از این حمله‌ها شاید همان انگیزه‌های اجدادش یعنی تمایل به تجربه‌اندوزی سپاهیان قزلباش در جنگ و گرفتن غنایم بوده است (سیوری، ۱۳۷۴، ص ۶۳).

شاه طهماسب اول در ۹۴۷ق/۱۵۴۰م با دوازده هزار نفر سپاهی به بهانه جهاد رهسپار گرجستان شد. لوان خان گرجی و کیخسرو، پسر قرقره، فرمانبرداری کردند و خراجگزار شاه طهماسب شدند و در زمره ملازمان او قرار گرفتند، اما لهراسب، والی کارتل و باگرات سوم، والی ایمرت، مخالفت ورزیده و اطاعت نکردند (ترکمان، ۱۳۴۰، ج ۱، ص ۸۴). در بهار ۱۵۴۱م. به هنگام سپیده دم قزلباشها به تفلیس تاختند. با خیانت گولبات، حاکم قلعه تفلیس، قزلباشها پیروز شدند و بسیاری از مردان و زنان و کودکان را کشتند و بسیاری را اسیر کردند، سپس برای دستگیری لهراسب به متسختا رفتند.

لهراسب با حمله‌های پارتیزانی خود در بیرتوی، سپاه قزلباش را به تنگ آورد. گرچه سپاه قزلباش غنایم بسیاری به دست آورد، شاه طهماسب از اینکه با کوششی همه جانبه نتوانسته بود لهراسب را دستگیر کند، بسیار ناراحت بود. شاه طهماسب در ۱۵۴۷م. به درخواست اتابک کیخسرو سوم به گرجستان تاخت و در چهاردهم رمضان وارد تفلیس شد. قزلباشها شمشیر کشیدند و بسیاری از گرجیها را کشتند و برف را از خون ایشان سرخ کردند. خانه‌های آنها را آتش زدند و احشام زیادی را به غنیمت گرفتند (روملو، ۱۳۷۵، ص ۴۰۸-۱۰). پادشاهان ایمرت و کاخت به اردوی شاه آمدند و با تقدیم هدیه‌های فراوان اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند.

براساس صلح آماسیه در ۱۵۵۵م/۹۶۱ق. جنگهای طولانی ایران و عثمانی پایان یافت و کارتل، کاخت و سامتسخه به ایران، ایمرت، دادیان و گوریا به عثمانی تعلق یافت. از این پس از هر دو سو به شهرهای گرجستان حمله می‌شد. در آخرین لشکرکشی شاه طهماسب به گرجستان در ۹۶۰ق/۱۵۵۴م. بی‌درایتی گرمانوز شویلی، فرمانده قراولان شاهی موجب شکست

گرجیها شد و افزون بر قتل و غارت، سی هزار نفر اسیر و روانه ایران شدند. برخلاف پادشاهان کارتل که هرگز در برابر بیگانگان سرتسلیم فرود نیاوردند، پادشاهان بگراتی کاخت از سیاست چشم‌پوشی و تفاهم با همسایگان مقتدر خود پیروی کردند. هنگامی که شاه اسماعیل شیروان را فتح کرد، الکساندر اول، پادشاه کاخت در ۹۰۶ ق/ ۱۵۰۱ م. پسر خود را با هدیه‌هایی به اردوی شاه فرستاد. جانشین وی لوان نیز از شاه طهماسب اطاعت می‌کرد. فرزند وی یسه (عیسی خان) نخستین فرد ذکور منتسب به خاندان فرمانروایان گرجی بود که اسلام آورد (برن، ۲۵۳۶، ص ۱۱۶۷). در کارتل دو فرزند لهراسب، سیمون و داوید، با هم اختلاف داشتند. داوید به قزوین نزد شاه طهماسب آمد و اسلام آورد و حاکم تفلیس شد (روملو، ۱۳۷۵، ص ۵۳۶) اما شاه، فرزندانش خسرو و باگرات را به گروگان‌بگه داشت (ترکمان، ۱۳۴۰، ص ۸۹). سیمون، مردانه در برابر استیلای بیگانگان مقاومت می‌کرد؛ در پارتسخی میان قزلباشها و سپاه سیمون نبردی شدید روی داد، گرجیها در آستانه پیروزی بودند، اما با خیانت کاخابر، سیمون زخمی و اسیر شد و او را در قلعه الموت زندانی کردند (همان، ص ۹۰).

با آشفتگی و پریشانی اوضاع داخلی ایران در زمان شاه اسماعیل دوم و محمد خدابنده، عثمانیها به شدت بر دخالت‌های خود در نواحی غرب ایران و قفقاز افزودند. در دوران سلطنت سلطان محمد خدابنده، عثمانیها بر قفقاز حکومت می‌کردند، اما الکساندر و سیمون پادشاهان کاخت و کارتل مجبور شدند فرزندان خود، کنستانتین و لهراسب را برای اثبات دوستی به دربار صفوی بفرستند (واله قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۶۳۳-۷).

مناسبات ایران و گرجستان در عصر شاه عباس

هنگامی که استقلال و موجودیت ایران در خطر بود، عباس میرزا، فرزند محمد خدابنده، با کمک سران قزلباش بر تخت نشست. فرمانروایان جدید صفوی زیر فشار عثمانیها از غرب و ازبکان از شرق تصمیم گرفتند با عثمانیها صلح کنند تا بتوانند در جبهه شرقی وضع تهاجمی بگیرند. عباس میرزا همه شرایط عثمانیها را پذیرفت، تا بتواند وحدت و یکپارچگی ایران را حفظ و لشکر را تقویت کند (شاور، ۱۳۷۰، ص ۳۱۶).

براساس معاهده صلح استانبول، گرجستان به عثمانی تعلق یافت. سیمون، پادشاه کارتلی پس از اینکه سالها در برابر عثمانیها مبارزه کرد در نبرد ناخیروری اسیر و در یدی قلعه زندانی شد. الکساندر دوم، پادشاه کاخت هم با وجود اطاعت و فرمانبرداری از عثمانیها هرگز روابط خود را با دربار صفوی قطع نکرد. شاه عباس در سال ۱۰۲۱ ق/ ۱۶۰۳ م. در حین محاصره ایروان، از گیورکی دهم و الکساندر دوم، حکام کارتلی و کاخت، خواست تا وی را یاری کنند. شاه عباس، کنستانتین پسر الکساندر را برای دعوت الکساندر و تامازقلی خان، گرجی نو مسلمان، را برای دعوت گیورکی فرستاد.

شاه عباس پس از فتح ایروان به گیورکی که کمکهای شایانی کرده بود هدیه‌هایی داد و برای او سیصد تومان مقرر می‌کرد، اما آنچه قلعه، تتری سیخه، دبدولوری را از او گرفت. همچنین برای الکساندر هفتصد تومان مقرر سالانه تعیین کرد و نواحی سالینگلو و کاکه اینسلی را از وی گرفت.

هنگامی که شاه عباس در تفلیس اقامت داشت، گیورکی دهم، حاکم کارتلی به دست برادرش به قتل رسید و مردم از شاه خواستند تا به جای وی پسر چهارده ساله‌اش، لهراسب، را منصوب کند. شاه عباس ضمن دادن لقب خانی به لهراسب، او را به رتبه فرزندی سرافراز ساخت و به حکومت کارتلی منصوب کرد (بلان، ۱۳۵۷، ص ۱۹۲). شاه عباس، کوتوالی قلعه تفلیس را به محمد سلطان شمس الدینلو داد و برای تسخیر شیروان و ایروان رهسپار شد (منجم بزدی، ۱۳۴۶، ص ۳۰۸). او هنگام محاصره شماخی در سال ۱۰۱۶ ق/ ۱۶۰۷ م. از طهمورث، پادشاه کاخت خواست با لشکری آراسته به پای قلعه شماخی بیاید و سپاه صفوی را یاری کند. طهمورث اعتنایی نکرد اما پافشاری شاه عباس موجب شد طهمورث مادرش کتوان را با هزار گرجی رهسپار کند، شاه عباس از نافرمانی طهمورث به شدت عصبانی شد.

حکام کاخت و کارتلی بارها مراتب فرمانبرداری و اطاعت خود را به دربار صفوی اعلام کردند. لهراسب و مادرش در سال ۱۰۱۹ ق/ ۱۶۱۰ م. به اردوی شاه عباس آمدند و از آنان استقبال شد (همان، ص ۳۷۹). همچنین طهمورث و مادرش برای بر طرف ساختن خاطره بد شاه عباس از نافرمانی طهمورث در سال قبل به اردوی شاه آمدند و هدیه‌های فراوانی به شاه تقدیم کردند

(همان، ص ۳۷۹). امیران گرجی شش ماه مهمان شاه بودند و وقتی می‌خواستند به گرجستان برگردند از شاه درخواست کردند به هنگام شکار مازندران آنها را نیز دعوت کند.

روابط پادشاهان گرجستان با دربار صفوی تا سال ۱۰۱۲/ق ۱۶۱۳م. خوب بود، اما رویدادهایی که پس از این به وقوع پیوست سبب شد عظیم‌ترین و غمناک‌ترین تراژدی تاریخ گرجستان رقم بخورد.

حسادت بزرگان دربار لهراسب پادشاه کارتلی، موجب شد تا وی تصمیم بگیرد گیورگی ساکادزه را به قتل برساند. گیورگی برادر زن و وکیل لهراسب بود که خدمات بسیاری به وی کرد. گیورگی با آگاهی از توطئه بزرگان دربار، به ایران گریخت و در اصفهان از رشادتهای خود و خدماتش به لهراسب و ناسپاسی وی، برای شاه عباس مطالبی بیان کرد. این امر دستاویز دیگری برای برانگیختن شاه شد تا به خواسته‌ای که سرکوبی بزرگان بود جامه عمل بپوشاند. گیورگی از زیبایی و دلنوازی دارژان، خواهر لهراسب، برای شاه عباس تعریف و آتش عشق شاه را شعله‌ور کرد (شاردن، ۱۳۷۲، ص ۳۳۹).

شاه عباس افرادی را برای خواستگاری دارژان نزد لهراسب فرستاد. لهراسب پس از اینکه به فرستاده‌های شاه جواب مساعد داد، به درخواست وی اعتنایی نکرد و خواهر خود را به همسری طهمورث، پادشاه کاخ درآورد و بدین ترتیب خشم شاه عباس را برانگیخت (فلسفی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۸۲).

شاردن، شرح کاملی از عشق شاه عباس و دارژان بیان کرده است، اما با آوردن جمله: «شاه ایران، افزون بر صفات برجسته و تعالی که داشت به جای خود حيله گر و چاره‌اندیش بود و چنان وانمود که پری، خواهر لهراسب، دلباخته و عاشق بی‌قرار اوست.» این موضوع را تنها نیرنگی برای حمله به گرجستان می‌شمارد (همر، ج ۱، ۱۳۷۲، ص ۳۴۰.۱). اسکندر بیگ ترکمان از این عشق سخنی به میان نیاورده است و نافرمانی طهمورث و لهراسب از پیام شاه عباس را که از آنها خواسته بود، در فصل شکار مازندران به وی پیوندند، علت هجوم شاه می‌داند (همو، ۱۳۴۰، ج ۲، ص ۸۶۸).

پیترو دل‌واله، جهانگرد ایتالیایی، با مطالب خود آشکارا ثابت می‌کند که طرح عشق شاه

عباس تنها بهانه‌ای برای حمله به گرجستان بوده است. وی می‌نویسد:

«به گمان من تمام این عشق و علاقه چه از طرف او و چه از طرف آن زن دروغ است و شاه عباس می‌خواهد بدینوسیله ممالک طهمورث خان و سایر امیران گرجی را متصرف شود.» (همو، ۱۳۷۰، ص ۲۴۸۵۱).

در سال ۱۰۲۱ ق/۱۶۱۲ م. شاه عباس که رهسپار مازندران بود از پادشاهان کاخت و کارتل دعوت کرد، اما آنها دعوت وی را نپذیرفتند و شاه نیز کینه به دل گرفت (ترکمان، ۱۳۴۰، ج ۲، ص ۸۶۸).

شاه عباس با نوشتن نامه‌هایی جداگانه برای طهمورث و لهراسب می‌کوشید میان آنان تفرقه و نفاق ایجاد کند. طهمورث، مادرش کتوان و دو فرزندش را با جمعی از بزرگان به اردوی شاه فرستاد تا شاید با دیدن مادرش و کودکان معصوم از حمله به کاخت صرف‌نظر کند. شاه از فرستادگان طهمورث استقبال کرد، اما در این میان باگرات میرزا، عموزاده لهراسب، نامه‌ای را که طهمورث به او نوشته بود به شاه عباس نشان داد و خشم وی را برانگیخت (همان، ص ۸۷۰).

شاه عباس در سال ۱۰۲۳ ق/۱۶۱۴ م. وارد گرجستان شد (همان، ص ۸۷۲). با ورود وی به کاخت، طهمورث در ناحیه ژالت با پانصد نفر از همراهانش تصمیم گرفت با سپاه دهها هزار نفری قزلباش مبارزه کند، اما توان رویارویی نداشت و به کارتل گریخت. شاه عباس به جای طهمورث، عیسی خان، پسر گیورگی و عموزاده او را که از کودکی در دربار صفوی تربیت شده بود، به پادشاهی کاخت و داوید جان‌دیر اصلانی را به وکالت او برگزید. شاه عباس پس از نظم بخشیدن به امور کاخت، رهسپار کارتل شد. وی در مسیر حرکت خود مردم شهرهای نیانت و ازراد را به جرم کمک کردن به طهمورث خان و نافرمانی از عیسی خان قتل عام کرد (همان، ص ۸۷۵). وی سی هزار نفر از مردم را اسیر و روانه ایران کرد و چهل هزار گاو و گوسفند را غنیمت گرفت (حسینی استرآبادی، ۱۳۴۶، ص ۲۰۶).

لهراسب، حاکم کارتل، که همراه طهمورث نزد گیورگی، پادشاه ایمرت، رفته بود برای جلوگیری از ویرانی گرجستان و قتل و غارت با سفیران شاه عباس نزد وی رفت. شاه عباس نخست وی را به مازندران و سپس به شیراز فرستاد. لهراسب را در سال ۱۰۲۷ ق/۱۶۱۸ م. در

زندان گلاب قلعه فارس با زه کمان خفه کردند. شاه عباس در ۱۰۲۵ ق/۱۶۱۶ م. با سپاهی بزرگ برای سرکوب شورش و طغیان گرجیها در کاخ تپه گرجستان روی نهاد. در این یورش قزلباشها در بیست روز صد هزار گرجی را به قتل رساندند. صد و پنجاه هزار زن و مرد و کودک نیز اسیر شدند. کاخ دو سوم جمعیت خود را از دست داد. شهرها و روستاها ویران و خاکستر شدند. اسکندر بیک منشی درباره این حمله می نویسد:

«آن چه... از قتل و غارت و نهب و اسرا و خرابی الکاء و ویرانی بیوت و مساکن بر سر نصاری کاخ آمده معلوم نیست که از ظهور اسلام الی الان در زمان هیچ یک از پادشاهان دیشوکت و دیار اسلام ایشان را چنین حادثه پیش آمده باشد و آن ملک بدینسان ویران شده باشد.» (همو، ۱۳۴۰، ج ۲، ص ۹۰۰).

شاه عباس اول با سنگدلی و بیرحمی، گرجستان را ویران و مردم آن سامان را نابود کرد و به اسارت گرفت. منشی مخصوص او پیش آمد چنین وقایعی را برای گرجستان تا آن زمان بعید دانسته است. روش شاه عباس در گرجستان به اندازه ای بی رحمانه بود که حتی تا امروز از او با عنوان ملعون و در منابع «خصم فرمانروایان برحق» یاد می شود (برن، ۲۵۳۶، ص ۱۱۱).

بسیاری از جهانگردان اروپایی نیز اعمال وی را تقیح کرده اند. دن گارسیا می نویسد: «این پادشاه به هیچ دینی پایبند نیست زیرا خود اوست که پس از ویران کردن گرجستان بیشتر ساکنان بینوای آن را به بردگی اینچنین رسواکشانده است.» (همو، ۱۳۶۳، ص ۲۳۳).

دلواله در شرح مظلومیت گرجیها این چنین می نویسد:

«حقیقتاً مشاهده سرنوشت مردمان بیچاره ای که از هر دو طرف دائماً کشته می شوند یا به اسارت می روند و وجود این همه بدبختی و بیچارگی موجبات کمال تأثر انسان را فراهم می کند.» (همو، ۱۳۷۰، ص ۵۸).

مناسبات ایران و گرجستان در دوران شاه صفی

با برتخت نشستن شاه صفی، طهمورث خان، پادشاه کاخ، که در تمام مدت بر ضد سلطه قزلباشها مبارزه می کرد، سفیرانی را برای عرض تبریک و اظهار فرمانروایی روانه دربار

صفوی ساخت (ترکمان، ۱۳۴۰، ص ۳۵). او از شاه صفی خواست تا فرزندش لوان، مادرش کتوان و الکساندر دیگر فرزندش را که در زمان شاه عباس به دربار صفوی رفته بودند، آزاد کند. شاه صفی نیز درخواست او را اجابت کرد (خواجه اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۶۳).

شاه صفی، خسرو میرزای گرجی را با عنوان رستم خان به سال ۱۰۴۱/ق/۱۶۳۱م. به حکومت کارتل منصوب کرد. در دوره سلطنت شاه صفی با واگذاری حکومت گرجستان به رستم خان به سبب سیاستهای سنجیده و مصالحه عاقلانه وی با دربار ایران و رعایت اصول زمینداری گرجیان که موجب جلب توجه اعیان و اشراف می شد، آرامش و صلح در گرجستان حاکم شد و در نتیجه گرجستان شرقی از قتل و غارت‌های پی‌درپی رهایی یافت.

رستم خان چون فرزندی نداشت، واختانگ از خویشاوندان طهمورث را به فرزندی پذیرفت و از شاه عباس دوم خواست تا پس از مرگش او را به پادشاهی گرجستان منصوب کند. شاه، نظر او را پذیرفت و وی را به شاهنواز خان ملقب کرد (برن، ۲۵۳۶، ص ۱۱۵).

در سال ۱۰۶۹/ق/۱۶۵۹م. پس از اسکان هشتاد هزار خانواده ترکمان در کاخ و برتری جویی آنان (وحید فزونی، ۱۳۲۹، ص ۲۸۸) و نابود کردن کاخ، گرجیها قیام کردند. آنان تعداد بسیاری از ترکمانان بیات و اربطان را به قتل رساندند (همان، ص ۲۸۹).

واختانگ پنجم پس از تقویت ارکان حکومت خود، طهمورث خان را نزد شاه عباس دوم فرستاد. شاه از وی به گرمی استقبال کرد، اما با خودداری طهمورث خان از پذیرش دین اسلام، وی را در استرآباد زندانی کردند و به سال ۱۰۷۳/ق/۱۶۶۳م. در هفتاد سالگی، پس از عمری مبارزه درگذشت. گرجیها جسد وی را به کلیسای الله وردی کاخ بردند و به خاک سپردند.

پس از مرگ واختانگ پنجم، پسرش گیورگی یازدهم به پادشاهی کارتل رسید. او از شاه سلیمان اطاعت نکرد و به همین دلیل برکنار شد. گیورگی در سال ۱۱۰۵/ق/۱۶۹۱م. پس از سرکشی، به ایران فراخوانده شد. وی پس از ملقب شدن به شاهنوازخان، حاکم کرمان شد و سلطان حسین او را مأمور سرکوبی افغانه کرد. افغانه، گیورگی و همراهان گرجی اش را به سرکردگی میرویس به قتل رساندند. واختانگ ششم که به نیابت از گیورگی در گرجستان حکومت می کرد، کارهای مهمی برای توسعه فرهنگ و اقتصاد و تمدن گرجستان انجام داد.

نبرد گلون آباد به حکومت صفویان پایان داد و افغانه، اصفهان را تسخیر کردند. افغانه که از گذشته جسارت و صلابت گرجیها را دیده بودند از آنان می ترسیدند، چنانکه محمود بعد از تسخیر اصفهان به گرجیانی که در سپاه او وارد شدند گفت:

«به هموطنان خود در گرجستان بنویسید که آهنگ ما نکنند چرا که اگر به سوی ما راه بردارند همه شما را هلاک خواهم کرد.» (خاورشناسان روسی، ۱۳۵۴، ص ۵۸۲).

در سپاه محمود افغان، سی هزار نفر گرجی بودند (گیلاتز، بی تا، ص ۱۰۲). به پندار افغانه، تنها لشکریان گرجی بودند که می توانستند از عهده افغانها برآیند و آنها را شکست دهند (دوسرسی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۷).

صفویان در مدت بیش از دو یست سال حکومت بر ایران، بارها به گرجستان تاختند. هدف آنان تغییر دادن ترکیب جمعیتی گرجستان و درهم شکستن پایداری گرجیها بود (خاورشناسان روسی، ۱۳۵۴، ص ۵۸۲). صفویان می خواستند با کوچاندن گرجیها از سرزمین خود و ساکن کردن ترکمانان به دغدغه های خود در مورد استقلال طلبی و مبارزه گرجیها علیه سلطه بیگانگان پایان دهند (همان، ص ۵۰۲). همچنین از گرجیها برای آماده کردن نیروی کار ماهر، رونق کشاورزی و تولید ابریشم (پتروفسکی، ۱۳۵۹، ص ۱۰۱) و تأمین امنیت بخش داخلی ایران به ویژه در ناحیه فریدن (سپهانی، ۱۳۷۵، ص ۵۷) بهره ببرند.

نتیجه

موقعیت ویژه جغرافیایی گرجستان در طول تاریخ موجب شده است فاتحان بزرگ و کوچک آرزوی فتح آنجا را داشته باشند و برای برآورده شدن این آرزو خسارتهای فراوانی به گرجستان وارد ساختند، اما این موقعیت، گرجستان را از نظر فرهنگی چهار راه تلاقی بسیاری از فرهنگها ساخت. همجواری با امپراتوریهای روم، ایران، عثمانی و روس سبب شد تا گرجیها سالهای پی در پی تحت تأثیر فرهنگ ملت های همسایه باشند. گرجیها در طول تاریخ ضمن حفظ هویت ملی و تاریخی خود با جذب فرهنگ ملت های دیگر بر غنای فرهنگ و ادبیات خود افزودند. گرجستان از گذشته های دور از لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با ایران روابط بس

نزدیک داشته و ملت گرجستان از دیرباز با فرهنگ و ادبیات غنی ایران زمین آشنا بوده است. در دوران صفویه به منظور مهار کردن دو نیروی قزلباش و تاجیک که بر سربه دست آوردن مناصب، رقابتی شدید داشتند تصمیم گرفتند نیرویی موسوم به نیروی سوم گرجیها ایجاد کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱. آقاناسیان؛ ارمنستان آذربایجان گرجستان؛ برگردان: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ج ۱، تهران: معین، ۱۳۷۰.
۲. اشپولر؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی؛ برگردان: مریم میراحمدی؛ ج ۴، تهران: علمی، ۱۳۷۳.
۳. امیراحمدیان، بهرام؛ گرجستان در گذر تاریخ؛ ج ۱، تهران: مرکز گفتگوی تمدنها، ۱۳۸۴.
۴. برن، رهر؛ نظام ایلات در دوره صفویه؛ برگردان: کیکاوس جهاننداری؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
۵. بلاذری، احمد بن عیسی؛ فتوح البلدان؛ برگردان: آذرتاش آذرنوش؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۶. بلان، لوسین لونی؛ زندگی شاه عباس؛ برگردان: ولی الله شادان؛ تهران: اساطیر، ۱۳۵۷.
۷. بویل، جی آ؛ تاریخ ایران پژوهش کمبریج؛ برگردان: حسن انوشه؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۸. بیانی، خانابا؛ خلیج فارس در زمان صفویه؛ ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۹. پارسا دوست، منوچهر؛ شاه اسماعیل اول؛ ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات، ۱۳۷۵.
۱۰. پطروشفسکی، ای؛ تاریخ ایران در سده های میانه؛ برگردان: سیروس ایزدی و حسین تحویلی؛ ج ۱، تهران: دینا، ۱۳۵۹.
۱۱. پیرنیا، حسن؛ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه؛ ج ۸، تهران: خیام، ۱۳۷۶.
۱۲. پیگولوسکایا، ن؛ شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان؛ برگردان: عنایت الله رضا؛ ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۳. ترکمان، اسکندربیک؛ عالم آرای عباسی؛ ج ۳ تا ۶، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰.
۱۴. حافظ ابرو؛ زیده التواریخ؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲.
۱۵. حسینی استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی؛ تاریخ سلطانی؛ به کوشش احسان اشراقی؛ تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۴۶.
۱۶. حسینی قمی، قاضی احمد؛ خلاصه التواریخ؛ تصحیح احسان اشراقی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۱۷. خاورشناسان روسی؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی؛ برگردان: کریم کشاورز؛ تهران: اساطیر، ۱۳۵۴.

۱۸. خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم؛ خلاصه السیر؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۱۹. دلاندن، شارل؛ تاریخ جهانی؛ برگردان: احمد بهمنش؛ ج ۱، ج ۷، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۲۰. دلواله، پیترو؛ سفرنامه پیترو دلواله؛ برگردان: شجاع الدوله شفا؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۲۱. دو سه سی، کنت؛ سقوط شاه سلطان حسین؛ برگردان: ولی الله شادان، ج ۱، تهران: کتابسرا، ۱۳۶۴.
۲۲. دیاکونف، ام؛ تاریخ ماد؛ برگردان: کریم کشاورز؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲۳. روملو، حسن بیگ؛ احسن التواریخ؛ به کوشش عبدالحسین نوایی؛ تهران: بابک، ۱۳۷۵.
۲۴. سپیانی، محمد؛ ایرانیان گرجی؛ ج ۱، اصفهان: آرش، ۱۳۷۵.
۲۵. سرور، غلام؛ تاریخ شاه اسماعیل اول صفوی؛ برگردان: محمدباقر آرام و عباسعلی غفاری فرد؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۲۶. سیلوفیگورثا، دن گارسیا؛ سفرنامه دن گارسیا؛ برگردان: غلامرضا سمیمی؛ تهران: نشر نو، ۱۳۶۳.
۲۷. سیوری، راجر؛ ایران عصر صفوی؛ برگردان: کامبیز عزیزی؛ ج ۴، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴.
۲۸. شاردن، ژان؛ سفرنامه شاردن؛ برگردان: اقبال یغمایی؛ ج ۴ تا ۴، تهران: توس، ۱۳۷۲.
۲۹. شاو، استانفورد؛ تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید؛ ج ۱، برگردان: محمود رمضانزاده؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۳۰. فرای، ریچارد؛ تاریخ ایران پژوهش کمبریج؛ برگردان: حسن انوشه؛ ج ۴، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۳۱. فلسفی، نصرالله؛ زندگانی شاه عباس اول؛ ج ۱ تا ۵، تهران: علمی، ۱۳۶۴.
۳۲. کامرون، جرج؛ ایران در سینه دم تاریخ؛ برگردان: حسن انوشه؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۳۳. گیرشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام؛ برگردان: محمدحسین؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۳۴. گیلانز، پطرس دی سرکیس؛ سقوط اصفهان؛ برگردان: محمدمهیار؛ اصفهان: شهرداری، اصفهان، بی تا.
۳۵. لانگ، دیوید مارشال؛ گرجی ها؛ برگردان: رقیه بهزادی؛ تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
۳۶. لمبتن، آن؛ تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران؛ برگردان: یعقوب آژند؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۲.
۳۷. مسعودی، ابوالحسن؛ مروج الذهب؛ برگردان: ابوالقاسم پاینده؛ ج ۲، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۳۸. مشکور، محمدجواد؛ جغرافیای تاریخ ایران باستان، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۱.
۳۹. منجم یزدی، جلال الدین؛ تاریخ عباسی؛ به کوشش سیف الله وحیدنیا؛ تهران: وحید، ۱۳۴۴.

۴۰. منزولی، روئین؛ گرجستان؛ برگردان: بهرام امیراحمدیان؛ ج ۱، تهران: سفارت گرجستان، ۱۳۷۷.
۴۱. میرجعفری، حسین؛ تاریخ تیموریان و ترکمانان؛ اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۵.
۴۲. مینورسکی، ولادیمیر فیودوروویچ؛ تاریخ شروان و دربند؛ برگردان: محسن خادم؛ تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۴۳. واله قزوینی، محمدیوسف؛ خلد برین؛ به کوشش میرهاشم محدث؛ تهران: موقوفات افشار، ۱۳۷۳.
۴۴. وحید قزوینی، محمدطاهر؛ هباستامه؛ تصحیح ابراهیم دهگان؛ اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹.
۴۵. هوار، کلیمان؛ ایران و تمدن ایرانی؛ برگردان: حسن انوشه؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی